

مطالعه کهن‌الگویی «باب برزویه طیب»، بر اساس پیرنگ روایت‌ها، طبق نظریه

یونگ*

ملیحه حدیدی**

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، داحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی شبستر، ایران

شهربانو صحابی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران (نویسنده مسئول)

جلیل امیرپور داریانی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران

چکیده

نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی از رویکردهای نقادانه مدرنی است که در قرن بیستم با نظریات یونگ تحول یافت. یکی از روش‌هایی که منتقدان یونگی در تحلیل متون ادبی روایی به کار می‌برند بررسی این موضوع است که پیرنگ داستان‌ها شامل چه رخداد‌های کهن‌الگویی هستند. در این پژوهش ضمن تحلیل شخصیت منحصربه‌فرد برزویه طیب، سعی شده است تحول روحی او به عنوان قهرمان روایت، با رویکرد نقد کهن‌الگویی و با روشی نو، طی دو پیرنگ مورد بررسی قرار گیرد. بدین شرح که زندگی برزویه (قهرمان)، طبق پیرنگ «پاگشایی»، در مرحله اول و دوم زندگی، با ماجراها و چالش‌های روحی (بحران میان‌سالگی) همراه است. او در مرحله کشمکش روانی، در انتخاب راه درست زندگی، به تحقیق در ارباب دین پرداخته و با کناره‌گیری از علم طب (نقاب) و خودداری از رذایل اخلاقی (سایه)، اعمال صالح و رعایت تقوی را سرلوحه خود قرار می‌دهد و طبق پیرنگ «سیروسلوک»، با دعوت انوشیروان (پیک) به سفر مخاطره‌آمیز هند (ناخودآگاه) می‌رود و طی آن بر دشواری‌ها فائق می‌آید. او در سرزمین خاص، به جستجوی کتب (رشد و تمامیت) می‌پردازد و با کمک (یاور)، و راهنمایی دوستی معتمد (پیر فرزانه)، به گنجینه کتب هندی دست می‌یابد. با ترس و دلهره‌ای کشنده (مرگ و تولدی دوباره) از آن‌ها نسخه‌برداری نموده و برای مردمان سرزمین خویش به ارمغان می‌آورد. در بازگشت به ایران، چرخه سفر از «من» به «خویشتن» را تکمیل نموده، تحول و مناعت طبع خود را با امتناع از قبول پاداش از خزانه پادشاه؛ اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که رشد روانی او تکمیل شده و به درجه بلند کمال و تعالی رسیده است.

کلیدواژه‌ها: نقد کهن‌الگویی، باب برزویه طیب، فرایند فردیت، یونگ.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸

*تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۰۲/۰۸

**E-mail: hadidim1350@gmail.com

مقدمه

روش نقد اسطوره‌ای یا نقد کهن‌الگویی، امروزه توجه بسیاری از محققان و مخاطبان ادبیات را به خود جلب نموده و یکی از رایج‌ترین انواع نقدهاست که با رویکردی تلفیقی و میان‌رشته‌ای، بر ترکیب رهیافت‌های علمی مانند انسان‌شناسی، تاریخ ادیان، دین‌شناسی تطبیقی و روان‌شناسی بنا نهاده شده است. این شیوه عمیقاً در جستجوی صورت‌های مثالی و کهن‌الگویی در آثار ادبی است. به تعبیر دیگر، از رابطه ادبیات و هنر با اعماق سرشت بشری سخن می‌گوید (امامی، ۱۳۷۷: ۲۰۲). ریشه نقد کهن‌الگویی، به دستاوردهای انسان‌شناسان بزرگ انگلیسی قرن نوزدهم در حوزه اسطوره باز می‌گردد که در رأس آن‌ها سرجمز فریزر قرار دارد. او و پیروانش با مطالعه تطبیقی اساطیر و آیین‌های اقوام مختلف، شباهت‌هایی اساسی در نیازهای انسان در همه زمان‌ها و به‌ویژه چگونگی انعکاس این نیازها را در اساطیر نشان داده‌اند (گرین و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶۹). دستاوردهای آنان در حوزه مطالعات اسطوره و فرهنگ و تداوم مفاهیم اساطیری در فضای ذهنی بشر، سال‌ها بعد پایه نظریات یونگ را تشکیل داد.

در نیمه دوم قرن بیستم شیوه نقد کهن‌الگویی، با نظریات کارل گستاو یونگ، روان‌شناس سوئیسی، دگرگون شد و تحول اساسی پیدا کرد. یونگ که ابتدا از شاگردان مکتب روان‌کاوی فروید بود، به سبب اختلاف عقاید پس از مدتی از او جدا شد و مکتبی نو به نام «روان‌شناسی تحلیلی» بنیان نهاد که مهم‌ترین مبحث آن «نظریه ناخودآگاه جمعی» بود. یونگ ناخودآگاه ذهن انسان را متشکل از دو بخش «فردی» و «جمعی» می‌داند. ناخودآگاه جمعی لایه عمیق‌تری در ذهن است که مخزن تصاویر ذهنی جهان‌شمول و میراثی روانی است که از بدو تولد در ذهن انسان جای دارد. وی شالوده خلق اسطوره‌ها، دیدگاه‌ها، اندیشه‌های مذهبی و برخی از انواع رؤیا را که بین فرهنگ‌های گوناگون و دوره‌های تاریخی مشترک‌اند در ناخودآگاه جمعی می‌داند. به اعتقاد یونگ روان آدمی نیز مانند جسمش، نشانه‌های تکاملی گذشته را در خود نگه داشته است. این نشانه‌ها مرحله تکاملی، رسوبات و ته‌نشین تصاویر کهن و تجارب نیاکان ماست که ذهن و روان آدمی آن‌ها را به صورت بن‌مایه‌ها و تصاویر جهان‌شمول در ادبیات و اساطیر بازتاب می‌دهد. به عقیده او تمامی انسان‌ها در هر زمان و مکانی باشند به دلیل داشتن روان و جسم یکسان و نیز گذر یکسان از مراحل و موقعیت‌های مختلف زندگی در مواجهه با هر شیء و موقعیتی، واکنش یکسانی از خود بروزمی دهند که با تکرار مداوم آن‌ها در دوره‌های طولانی از تاریخ، چونان تجربه‌ای در ذهن و روان، ته‌نشین شده و به صورت

ناخودآگاه بر رفتار آدمی تأثیر می‌گذارد. این تصاویر و تجربه‌های کهن به‌طور مستقیم قابل تشخیص نیستند بلکه نشانه‌ها و تأثراتی از خود بروز می‌دهند که شناخت آن‌ها را امکان‌پذیر می‌کند؛ یعنی در آرکی تایپ‌ها متبلور می‌شوند.

آرکی تایپ در فارسی «به کهن‌الگو، صورت نوعی، سنخ‌های باستانی، نمونه‌های ازلی و صور اساطیری ترجمه شده است. کهن‌الگو از مصطلحات روان‌شناسی یونگ است؛ اما امروزه در نقد ادبی کاربرد وسیعی یافته است. در روان‌شناسی آن قسمت از محتویات موروثی ناخودآگاه جمعی است که همیشه و در همه جا به شکل ثابتی بروز می‌کند و نشان‌گر آرمان و اندیشه به‌خصوصی است» (شمیسا، ۱۳۹۳: ۸۱) و چون «ریشه‌هایی چندین میلیون‌ساله دارند در میان اقوام و کشورهای مختلف یکسان و مشترک هستند» (شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۱۳۸). به عبارت دیگر، کهن‌الگوها نمادهایی جهانی‌اند که در فرهنگ‌های گوناگون جهان، کارکردی مشابه و تأویلی یکسان دارند و به‌صورت ناخودآگاه در آثار شهودی مثل شعر، نقاشی، خواب و رؤیا متجلی می‌شوند (گرین و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶۲). در مورد تعداد کهن‌الگوها نمی‌توان محدودیتی قائل شد ولی یونگ از میان بن‌مایه‌های تکرار شونده در تجربه انسان، کهن‌الگوهای قهرمان، مادر، کودک، خدای مرگ، قدرت و پیر فرزانه را مطرح کرد و نیز تعدادی از بن‌مایه‌هایی را که کامل‌تر از بقیه رشد کرده‌اند و به‌طور منظم بر روان آدمی تأثیر می‌گذارند همچون «نقاب»، «سایه»، «آنیما»، «آنیما»، «آنیموس»، «پیر فرزانه» و «خود» را توضیح داد. این بن‌مایه‌ها در واقع کلیدواژه‌هایی برای درک مفاهیم روان‌شناسی یونگ هستند.

یکی از روش‌هایی که منتقدان یونگی به‌منظور تحلیل متون ادبی روایی به کار می‌برند عبارت است از بررسی این موضوع که پیرنگ داستان‌ها، رمان‌ها، فیلم‌های سینمایی، سریال‌های تلویزیونی، افسانه‌های کهن، قصه‌های پریان و داستان‌های عامیانه، چه رخداد‌های کهن‌الگویی را شامل می‌شوند. فرض منتقدان این است که هسته اصلی رویدادها در پیرنگ این روایت‌ها غالباً تکرار وضعیت است که در بسیاری از داستان‌ها، از دیرباز تا به امروز، وجود داشته است (پاینده، ۱۳۹۷: ۳۲۸). دو پیرنگی که مورد توجه این منتقدان قرار می‌گیرد، عبارت است از:

الف. پیرنگ پاگشایی: بسیاری از اسطوره‌ها روایتی از رشد و بلوغ جسمانی و فکری یک قهرمان ارائه می‌کنند، به این صورت که خواننده، زندگی این قهرمان را از دوره کودکی تا زمان جوانی و ورود به جرگه بزرگسالان بالغ دنبال می‌کند. این قهرمان باید از آزمون‌های سخت، سربلند بیرون آید تا عضوی عاقل و بالغ از جامعه محسوب شود. به بیان دیگر، پاگشایی داستانی است

درباره گذار قهرمان از معصومیت پیشابلوغ و ورود به دوران بزرگسالان که معمولاً سه مرحله دارد: ۱. جدایی از سایر اعضای خانواده یا جرگه، ۲. از سرگذراندن تحولی روحی جسمی بر اثر قرار گرفتن در وضعیتی دشوار یا از سرگذراندن رویدادهایی پرمخاطره، ۳. بازگشت به زادگاه/ موطن به عنوان فردی باتجربه و سردوگرم روزگارچشیده (همان).

ب. پیرنگ سیر و سلوک: در بسیاری از اسطوره‌ها و آثار ادبی، قهرمان ناگزیر می‌شود به سفری پرمخاطره و طولانی برود و طی آن بر موانع و دشواری‌های طبیعی فائق آید. معما یا چیستان یا پرسش غامض را پاسخ دهد، یا با جانور عجیب و غریب و آدم‌خواری بجنگد تا سرانجام جان کسی را نجات دهد. ملتی را از مخمصه برهاند یا به وصال معشوق برسد (همان).

یکی از برجسته‌ترین و مشهورترین مردان زمان خسرو انوشیروان، برزویه طیب است که بابتی به نام خود وی در ابتدای کتاب *کلیده‌ودمنه* نگارش یافته است. در این جستار، ضمن تحلیل شخصیت منحصربه‌فرد او و نشان دادن تحول روحی وی به عنوان قهرمان روایت، سفر او به هند و خدمت فوق‌العاده و عظیم وی به فرهنگ ایران با رویکرد نقد کهن‌الگویی و با روشی نو و ترکیب دو پیرنگ پاگشایی و سیر و سلوک، بر پایه نظریه یونگ، مورد بررسی و واکاوی قرار می‌گیرد تا به این پرسش جواب دهد که کدام کهن‌الگوها در داستان زندگی برزویه وجود دارند و در تحول جسمی و روحی او کدام جزئیات در متن نشانه استفاده از دو پیرنگ (پاگشایی و سیر و سلوک) هستند؟ با این توضیح که هرچند همه روایت‌ها و داستان‌ها از الگوهای کهن اسطوره پیروی می‌کنند اما به دلیل اختلافات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی، دارای تنوع چشمگیری نیز هستند و طبیعتاً نباید انتظار تطابق یک‌به‌یک را در ترتیب و مراحل پیرنگ‌ها داشته باشیم.

درباره کلیده‌ودمنه، باب برزویه طیب، و بررسی پیشینه پژوهشی آن

یکی از مهم‌ترین منابع ادبی اندرزی، دانش و حکمت باستانی و مشتمل بر اصول حکمت عملی و آداب زندگی که برای قرن‌ها در مدارس و محافل، محل تدریس و تدریس بوده، کتاب *کلیده‌ودمنه* است. اصل کتاب به هندی، به نام «پنجه‌تنتره» و در پنج باب فراهم آمده است. برزویه طیب مروزی در عصر انوشیروان خسرو پسر قباد، پادشاه ساسانی، این کتاب را به پهلوی ترجمه کرد و گویا ابواب و حکایات چندی نیز از دیگر مآخذ بر آن افزود. در اوایل دوره اسلامی، ابن‌المقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد و *کلیده‌ودمنه* نام نهاد. در عصر سامانیان رودکی آن را به نظم کشید و در دوره حکومت بهرام شاه غزنوی، ابوالمعالی نصرالله منشی این اثر را به نثری فنی و آراسته به صنایع و اشعار

فارسی و عربی، تقریر و تحریری مجدد کرد که امروزه مراد از کلیده‌ودمنه همین بازنویسی نصرالله منشی است. تردیدی نیست که کلیده‌ودمنه دارای چند باب است که هرگز در نخستین مجموعه آن وجود نداشته و به ترجمه پهلوی افزوده شده است. از باب‌های کلیده، دو باب را بی‌هیچ شکی نمی‌توان به هندوان نسبت داد: یکی داستان مأموریت برزویه در هندوستان و دیگر زندگانی برزویه است (محبوب، ۱۳۴۹: ۹-۱۳).

برزویه طیب، یکی از بزرگ‌ترین متفکران ایران باستان است؛ یکی از مردان برجسته و مشهور زمان خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م) که نامش با نام کتاب «کلیده‌ودمنه» پیوند خورده است. «هرچند صورت پهلوی نام برزویه طیب در دسترس نیست تا بتوان اصل و ریشه این لغت را دریافت، روشن است که نام برزویه، به این صورت در منابع عربی و فارسی آمده، مرکب از دو جزء «برز» و پسوند تصغیر، «ویه» در معنی تحیب است. چنان‌که در نام‌هایی نظیر ماهویه، سیبویه، مسکویه و حسنویه و نام‌های مشابه باز مانده است» (چوپانیان، ۱۳۹۲: ۳۴). منابع عربی و فارسی سده‌های نخستین اسلامی، در خصوص زندگی شخصی برزویه و تفکرات وی اطلاعات ناچیزی می‌دهند. بنا بر اکثر منابع و بر طبق روایات شفاهی که سینه‌به‌سینه نقل شده است، برزویه یکی از اطباء دربار خسرو انوشیروان بوده که مأموریت می‌یابد برای به دست آوردن کتاب کلیده‌ودمنه که در خزاین پادشاه هندوستان نگه‌داری می‌شده، به آنجا سفر کند. در طی این سفر مشقت‌بار، سرانجام وی با زیرکی تمام این کتاب را به دست آورده، ترجمه کرده و به خسرو انوشیروان هدیه می‌کند. با ورود این کتاب به ایران، عملاً برزویه از صفحه تاریخ حذف می‌شود و دیگر نام و نشانی از وی نیست و در عوض منابع، بیشتر توجه خود را به کتاب کلیده‌ودمنه معطوف می‌کنند. بیشترین اطلاعات درباره این شخصیت ایرانی را وامدار فردوسی و ثعالبی هستیم (همان: ۳۶-۳۹). با توجه به توضیحات و بررسی منابع درمی‌یابیم که منابع فارسی و عربی فقط اطلاعات کلی و مبهم در خصوص رفتن برزویه به هند و آوردن کتاب کلیده‌ودمنه عرضه می‌کنند؛ طی این بررسی ما هیچ اطلاعی در خصوص زندگی شخصی و تفکرات این حکیم به دست نمی‌آوریم. «اطلاعاتی که این منابع در اختیار ما قرار می‌دهند، کلی و سطحی است؛ این امر سبب گردیده در خصوص این مطالب به مقدمه «کلیده‌ودمنه» و «باب برزویه طیب» بسیار وابسته و نیازمند باشیم» (همان: ۴۲)؛ به عبارتی یگانه منبع باارزش برای شناخت این شخصیت بزرگ مقدمه کلیده و «باب برزویه طیب» هست.

طی سال‌های اخیر، تحقیق و پژوهش در باب کلیله و دمنه رونق تامی داشته و پژوهش‌های متعددی در باب جنبه‌های گوناگون این اثر و ابواب و حکایات آن عرضه شده است از جمله آن که بعضی از باب‌های آن از منظر اسطوره‌شناختی و کهن‌الگویی نیز بررسی و تحلیل شده است؛ نمونه را می‌توان اشاره کرد به مقاله «تحلیل اساطیری حکایت شیر و گاو در کلیله و دمنه بر پایه نظریه یونگ و نورترپ فرای» که سام خانبانی و ملک پایین، در آن نمادها و کهن‌الگوهای بخش‌های مختلف حکایت را با تحلیلی اسطوره‌ای بررسی کرده‌اند، و نیز مقاله «نقد کهن‌الگویی حکایت «پادشاه و برهمنان» در کلیله و دمنه» که جهانگرد و گلستانی حتکنی، ضمن بررسی کهن‌الگوهای داستان، کهن‌الگوهای اعداد، مرگ و تولد دوباره و ماندالا را برجسته نموده و به لایه‌های معنایی دیگر حکایت دست یافته‌اند. در این میان اما به نظر می‌رسد «باب برزویه طیب» همیشه تحت الشعاع متن کلیله و دمنه بوده و کمتر، پژوهشی مستقل در باب آن صورت گرفته است. در این خصوص می‌توان به دو مقاله «شناخت بهتر برزویه طیب بر اساس کلیله و دمنه» از جواد چوپانیان و «مقدمه کلیله و دمنه و باب برزویه طیب دریچه‌ای بر فرهنگ و تربیت در ایران باستان» از وحید سبزیان‌پور و امیرارسلان حسن‌زاده، اشاره نمود؛ اما در خصوص نقد کهن‌الگویی این باب با جستجوهای صورت گرفته، سابقه‌ای دیده نشد.

خلاصه‌ای از باب برزویه طیب

این باب که به ظاهر نگاشته بزرگمهر حکیم از زبان برزویه است، با اشاره به دوران کودکی برزویه آغاز می‌گردد. او پس از آموزش مقدماتی، علم پزشکی را با تشویق پدر و مادرش آموخت؛ در آن حرفه شهرتی یافت و از این راه مال بسیار اندوخت. او در انتخاب راه درست زندگی بین چهار چیز مردد ماند؛ اما پس از چالش‌های فکری از میان ثروت، لذت، شهرت و ثواب اخروی، راه آخرت را برگزید. برای کسب رضایت خداوند به معالجه بیماران پرداخت؛ ولی پس از مدتی دردهای روحی مردم را مهم‌تر دید و دست از طبابت کشید و به تفحص و تحقیق در ادیان مختلف پرداخت. او متوجه شد آنان به دنبال ترجیح دین خود و تقبیح مذاهب دیگرند و دریافت که بنای سخن ایشان نیز بر هواست. فهمید که از این راه نمی‌تواند به حقیقت برسد؛ بنابراین راه کار اصلی را خودداری از رذایل اخلاقی، پرداختن به اعمال خیر و ساختن توشه آخرت دانست که قدر مشترک همه ادیان است و اموری چون توکل به خداوند، امید به او، رعایت تقوی و رضا به قضای آسمانی را سرلوحه اعمال خود قرارداد (نک. باب برزویه طیب).

نیمه نخست زندگی قهرمان بر اساس پیرنگ پاگشایی

خود (ego) در اوایل کودکی شروع به رشد می‌کند، ابتدا به شیوه بدوی، زیرا کودک هنوز هویت منحصر به فردی را تشکیل نداده است. در این مرحله آنچه ممکن است شخصیت کودک خوانده شود، قدری بیشتر از انعکاس شخصیت والدین است. والدین تأثیر زیادی بر شکل‌گیری شخصیت کودک می‌گذارند. آن‌ها از طریقی که با کودک رفتار می‌کنند می‌توانند به رشد او کمک کرده یا مانع آن شوند (شولتز، ۱۳۸۶: ۱۲۵). این نظریه در مورد داستان زندگی برزویه طبیب صادق است؛ وی داستان زندگی خود را از سن هفت سالگی شروع نموده و به صراحت تأثیر والدین بر زندگی و تربیت خود را از همان آغاز شرح داده و می‌گوید: «چون سال عمر به هفت رسید مرا بر خواندن علم طب تحریض نمودند» (منشی، ۱۳۸۹: ۶۸). او محبت و توجه مضاعف پدر و مادرش را چنین بیان می‌دارد: «اول نعمتی که ایزد، تعالی و تقدس بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من، چنان‌که از برادران و خواهران مستثنی شدم و به مزید تربیت و ترشح مخصوص گشت» (همان). با این‌که ممکن است «والدین سعی کنند شخصیت خود را بر کودک تحمیل نمایند و دوست داشته باشند که او تداوم خود آن‌ها باشد یا این‌که ممکن است از فرزند خود انتظار داشته باشند شخصیتی متفاوت با شخصیت خود آن‌ها پرورش دهد تا جبران غیرمستقیمی برای کمبودهای آن‌ها باشد» (شولتز، ۱۳۸۶: ۱۲۳)؛ اما در مورد پدر و مادر برزویه، فرضیه اول یعنی تحمیل شخصیت والدین، صادق نیست؛ زیرا اولاً پدر او از لشکریان بود و شغل او هیچ ارتباطی با طب نداشت و ثانیاً سخن از تحریض و برانگیختن و تشویق بر طب است نه تحمیل؛ زیرا برزویه اظهار می‌دارد که بعد از این‌که «اندک وقوفی افتاد و فضیلت آن بشناختم به رغبت صادق و حرص غالب در تعلم آن» (منشی، ۱۳۸۹: ۶۸) کوشیدم؛ بنابراین برزویه با اختیار تام، آگاهی و هوشیاری کامل، نه اطاعت کورکورانه، طبابت را برمی‌گزیند هرچند تشویق والدین بی‌تأثیر نیست.

روان تا بلوغ شکل و محتوایی مشخص نمی‌گیرد. این دوره که یونگ آن را تولد روان نامیده است، با مشکلات و نیاز به سازگار شدن مشخص می‌شود. هنگامی که نوجوان با ضروریات واقعیت روبرو می‌شود، خیال‌پردازی‌های کودکی باید خاتمه یابند. از سال‌های نوجوانی تا جوانی، به فعالیت‌های آماده‌سازی مانند کامل کردن تحصیلات، شروع کردن یک شغل، ازدواج کردن می‌پردازد. تمرکز در این سال‌ها بیرونی است و هشیار مسلط. هدف زندگی رسیدن به هدف‌ها و ایجاد جایگاهی امن و موفقیت‌آمیز در این دنیاست (شولتز، ۱۳۸۶: ۱۲۳). هرچند برزویه در بابتی به

نام خود تنها چند سطری از اوایل زندگی خود می‌نویسد و از ازدواج و خانواده خود اطلاعاتی نمی‌دهد اما بیشترین تمرکز او در مورد شغل و حرفه طبابت است.

کهن‌الگوی قهرمان

کهن‌الگوی قهرمان اساطیری، از برجسته‌ترین شخصیت‌های کهن‌الگویی و صورت مثالی‌ای است که در بیشتر اسطوره‌ها وجود دارد. معمولاً «سفری طولانی در پیش می‌گیرد که در آن باید به کارهای ناممکن دست بزند، با هیولا بجنگد، معماهای بی‌پاسخ را حل کند و بر موانعی غلبه‌ناپذیر غلبه کند تا مملکت را نجات دهد و احتمالاً با شاهزاده خانم ازدواج کند» (گرین و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۶۶). قهرمانان انسان‌های عادی هستند که با عبور از افق‌های محدودکننده نوع بشر، با عطایا و برکاتی بازگشته‌اند و هر انسانی که همان شجاعت و ایمان را داشته باشد، می‌تواند به آن برکات برسد. نخستین وظیفه قهرمان، تجربه آگاهانه مراحل پیشین چرخه کیهان‌شناختی است یعنی شکستن زمان و بازگشت به اعصار پیشین تجلی الهی؛ و دومین وظیفه او بازگشت از آن هاویه به سطح زندگی عادی و روزمره است که در آن باید قهرمان به‌عنوان انسانی دگرگون‌ساز خدمت کند که دارای نیروهای بالقوه صانع هم باشد. اگر اعمال یک شخصیت حقیقی تاریخی، از او یک قهرمان بسازد، افسانه‌پردازان، برای او سیروسلوکی در اعماق می‌پرورند که متناسب با اعمالش باشد. این سیروسلوک به صورت سفر به سرزمین‌های اعجاب‌انگیز به تصویر کشیده می‌شود (کمبل، ۱۳۹۶: ۳۲۶-۳۲۴).

در زبان روان‌شناسی قهرمان معرف چیزی است که فروید آن را «ایگو» می‌نامد؛ بخشی از شخصیت که از ما جدا می‌شود همان بخشی که خود را جدا از بقیه بشریت می‌انگارد. درنهایت قهرمان کسی است که از محدوده و توهمات ایگو فراتر برود. کهن‌الگوی قهرمان معرف جستجوی من به دنبال هویت و تمامیت است (وگلر، ۱۳۹۰: ۵۹). قهرمان زن یا مردی است که قادر باشد بر محدودیت‌های شخصی یا بومی‌اش فائق آید، از آن‌ها عبور کند و به اشکال عموماً مفید و معمولاً انسانی برسد (کمبل، ۱۳۹۶: ۳۰). از دیدگاه جوزف کمبل قهرمان هر بار بر اساس نیازمندی‌های بشری به شکلی نو بر صحنه ظاهر می‌شود. قهرمان از هر دسته، قوم یا قبیله‌ای که باشد در سیروسلوکش (سیروسلوک آفاقی و انفسی) تفاوت چندانی به وجود نخواهد آمد. هر فرد با نگرش به زندگی خود، می‌تواند این نکته را دریابد که او برای دستیابی به رشد در مسیر زندگی رهسپار

سفر شده، تجربیاتی اندوخته و فراز و نشیب‌هایی را پیموده است. از این رو هر فرد می‌تواند به گونه‌ای قهرمان زندگی خود به حساب آید (امیرشاه کرمی، ۱۳۹۶: ۲۰).

با توجه به خصوصیات قهرمان، برزویه طبیب، یک قهرمان است؛ زیرا با توجه به توضیحات مقدمه کلیده‌ودمنه و باب برزویه، او را یک انسان سرگشته و جویای حقیقت می‌بینیم که در ابتدا، برای دریافت حقیقت، به حرفه پزشکی روی آورده و آنگاه در کشمکش درونی با نفس خود بر سر چندراهی می‌رسد و می‌گوید: «آنگاه نفس خود را میان چهار کار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم: وفور مال و، لذت حال و، ذکر سایر و، ثواب باقی» (همان). وی در انتخاب یکی از این چهار روش تصمیم به ادامه کار طبابت می‌گیرد زیرا علاوه بر پاداش اخروی، وفور مال را نیز به دنبال دارد؛ اما بعد از مدتی با مشاهده مال و جاه امثال خود و با وسوسه نفس (نیروهای اغواگر سایه) نزدیک است که پایش بلغزد؛ اما به خود می‌آید و در خصوص مال دنیا و پرهیز از آن به خود چنین می‌گوید: «ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمی‌کنی» (همان: ۷۰)؛ بدین ترتیب برزویه مدتی با نفس خود مبارزه نمود و به قول خود «به راه راست باز آمد و به رغبت صادق و حسبت بی‌ریا به علاج بیماران» (همان) پرداخت.

این اولین مرحله از زندگی برزویه است. سپس وی به سفر هندوستان می‌رود و پیش و پس از آن، از انواع نعمت و صلح و پاداش بهره‌مند می‌گردد و چون در آثار و نتایج علم طب تأمل می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که در پزشکی نیز امید نجات نیست و به سمت دین آبا و اجدادی گرایش پیدا می‌کند. «من به حکم این مقدمات از علم طب تبرمی نمودم و همت و نهمت به طلب دین مصروف گرانید» (همان: ۷۳). پس به سفر دوم برای شناخت علمای هر صنف می‌پردازد تا اصول و فروع اعتقاد ایشان را کشف نماید؛ اما با شناخت آن‌ها نیز درد خویش را درمانی نمی‌یابد و روشن می‌شود که پای سخن ایشان نیز بر هواست. برزویه در ادامه راه به این نتیجه می‌رسد که «اگر بر دین اسلاف، بی‌ایقان و تیقن، ثبات کنم، همچون آن جادوگر باشم که بر نابکاری مواظبت همی‌نماید و به تبع سلف رستگاری طمع می‌دارد؛ و اگر دیگر بار در طلب ایستم عمر بدان وفا نکند، که اجل نزدیک است؛ و اگر در حیرت روزگار گذارم فرصت فایت گردد و ناساخته رحلت باید کرد» (همان: ۷۷)، و تنها راه چاره و نجات خود را در این می‌بیند که: «صواب من آن است که بر ملازمت اعمال خیر که زبده همه ادیان است اقتصار نمایم و بدانچه ستوده عقل و پسندیده طبع است اقبال کنم» (همان).

با استناد به شرح زندگی برزویه، او قهرمان و شخصی آرمان‌گرا با کارکرد یادگیری و رشد است. این نوع قهرمان رشد می‌کند، «بر موانع فایق می‌آید و به اهداف خود می‌رسد، اما در عین حال آگاهی و دانش جدیدی حاصل می‌کند» (وگنر، ۱۳۹۰: ۴۶). او شخصیتی است که خود را از تمام تعلقات دنیا رها می‌سازد. انسان عارفی است که در پی حقیقت است و هیچ چیز، جز رسیدن به مقصود، او را تسکین نمی‌دهد. در مرحله‌ای از زندگی به سمت دین جذب می‌شود، اما توضیح می‌دهد که به دلیل جنگ و جدال‌های میان ادیان و آن‌همه سر و صدا که هریک در حقانیت خود سر می‌دهند، از دین نیز سودی نمی‌یابد. وی هرگز نمی‌خواهد که دین پدرانش را کورکورانه و تقلیدی بپذیرد. وی می‌خواهد اگر به مسلک و مرامی ایمان آورد، آن ایمان متأثر از عقیده قلبی خودش باشد!

کهن‌الگوی نقاب

منشأ لغوی واژه «پرسونا» یا نقاب شخصیت، نقابی است که بازیگر به چهره می‌زد تا او را برای ایفای نقش ویژه‌ای قادر سازد. در روان‌شناسی یونگ، کهن‌الگوی پرسونا با معنی و هدف مشابهی به کار می‌رود؛ یعنی وسیله‌ای را در اختیار فرد می‌گذارد تا شخصیت کسی را تجسم بخشد که الزاماً خود او نیست. پرسونا، نقاب یا نمای خارجی‌ای است که شخص در انظار عمومی به نمایش می‌گذارد. به این منظور که با معرفی خود، تأثیر مطلوبی به جای گذارده و باعث شود که جامعه او را موجود قابل قبولی بشناسد؛ بنابراین می‌توان آن را، کهن‌الگوی «همنوایی» هم نامید (اس. هال، ۱۳۷۵: ۶۳). ما انسان‌ها برای پنهان کردن خصلت واقعی‌مان از نقاب استفاده می‌کنیم. در واقع در بسیاری موقعیت‌ها، ما هویت‌مان را با اجرای یک نقش در زندگی یا برخورداری از یک شغل و حرفه مشخص می‌کنیم؛ هم‌رنگ جامعه می‌شویم یا خود را در پس یک نقاب پنهان می‌سازیم و یا ظاهرسازی می‌کنیم (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۹). یونگ گرایش انسان به سوی جمع و جامعه را پرسونا می‌نامد. این نقاب جعل فردیت می‌کند؛ فردیتی که فاقد حقیقت است بلکه فقط نقابی است که شخص جهت ایفای نقش اجتماعی خاص خویش بر چهره می‌زند (مورنو، ۱۳۹۶: ۵۵).

نام برزویه با واژه طیب و طبابت عجین شده، به طوری که همواره و در همه منابع، چون لقب یا شاخصی در کنار نام او خودنمایی می‌کند. همه او را برزویه طیب می‌شناسند. حتی نام بابی که اختصاص دارد به شرح حال او در کتاب کللیه‌ودمنه، «باب بزویه طیب» نام گرفته است. در اولین سطر باب مذکور او، «مقدم اطبای پارس» (منشی، ۱۳۸۹: ۶۷) معرفی می‌گردد. برزویه در شرح

زندگی خود می‌گوید: «چون سال عمر من به هفت رسید مرا بر خواندن علم طب تحریض نمودند» (همان). او پس از اطلاع و آگاهی از فضیلت آن به رغبت صادق و حرص غالب در تعلّم آن کوشید. طبابت حرفه و شغل او شد و بدان صنعت مشهور گشت. پس به معالجه بیماران پرداخت. از آن‌جا که هر شغل نقاب خاص خود را دارد و بایستی مطابق شأن آن حرفه رفتار نمود و با شرایط آن همانندسازی کرد، برزویه در تکاپو افتاد که کدام راه را برای ادامه زندگی بهتر همگام با نقاب طب یا شخصیت طبابت برگزیند. بالاخره وی دنباله‌رو این عقیده شد که در کتب طب خوانده‌بود: «فاضل‌تر اطبا آنست که بر معالجت از جهت ذخیرت آخرت مواظبت نمایند؛ و پوشیده نماند که علم طب نزدیک همه خردمندان و در تمامی دین‌ها ستوده‌ست» (همان: ۷۰).

برزویه مدتی با اشتیاق به معالجه بیماران برای ثواب اخروی و نصیب دنیا، اقدام نمود و اقبال تمام یافت؛ اما پس از مدتی امثال خود را در مال و جاه بر خویشان سابق دید و به‌دست آوردن مراتب این جهانی بر خاطرش گذشت که با رفتار اطبای دیگر هم‌نوا و همسو باشد؛ و این یعنی شکل منفی و پرمخاطره نقاب. «آن کسانی که در محیط کارشان تقلا می‌کنند تا رفتارشان را با دیگران همخوان کنند چه‌بسا دریابند که یگانه راه مؤثر برای ارائه نگرش حرفه‌ای مناسب در محل کار این است که نگذارند ویژگی‌های شخصی‌شان بروز کند» (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۷۰)؛ اما برزویه در دام ترفند نقاب نیفتاد و قبل از آن که پایش از جای بشود به خود آمد و بر خویش نهیب زد که: «ای نفس منافع و مضارّ خویش فرق نمی‌کنی و خردمند چگونه آرزوی چیزی در دل جای دهد که رنج و تبعات آن بسیار باشد و انتفاع و استماع اندک؟» (منشی، ۱۳۸۹: ۷۰). مدتی با نفس خود مبارزه نمود و بی‌حرص جمع مال و بدون چشم‌داشت مقام و مرتبه به علاج بیماران پرداخت تا به میمنت و برکت این نیت و تصمیم پسندیده، درهای روزی و نعمت، صلوات و مواهب پادشاه بر او گشوده شد. جاه و مقام، و عزت و احترام یافت. او نمونه انسان موفق و پیروزی شد که در مبارزه با نفس، مغلوب و سوسه‌های نفس نشد و طبابت نتوانست با آن همه مهارت، شخصیت اصلی او را زیر نقاب کاذب پنهان سازد و زندگی حقیقی او را مسخ نماید. زیرا «هم‌هویتی با نقاب حکم نوعی «دورویی» را دارد. از نظر سارتر، دورویی می‌تواند به این معنا باشد: «پنهان کردن حقیقتی ناخوشایند، یا ارائه کذبی دل‌خوش‌کننده به صورت حقیقت. ولی آن‌چه این معادله را برهم می‌ریزد این است که انسان دورو، حقیقت را فقط از خودش پنهان می‌کند» (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۷۲). بالاخره برزویه طبیب، به‌عنوان شخصی متفکر و حقیقت‌جو، به‌قدری در مخالفت نفس مبالغه نمود که به‌راحتی موفق به زدودن نقاب از چهره

شخصیت خود شد. او توانست ماسک دروغینی را که همکارانش برای کیسه‌دوزی و انباشتن انبان زرهایشان بر صورت زده بودند، پاره کند و راه خود را از آن‌ها جدا نماید. او این واقعه را چنین شرح می‌دهد: «و آن‌گاه که در آثار و نتایج علم طب تأملی کردم و ثمرات و فواید آن را بر صحیفهٔ دل بنگاشتم؛ هیچ‌علاجی در وهم نیامد که موجب صحت اصلی تواند بود؛ و من به حکم این مقدمات از علم طب تیرمی نمودم» (منشی، ۱۳۸۹: ۷۳).

نیمهٔ دوم زندگی قهرمان بر اساس پیرنگ سیر و سلوک

تغییرات عمده در شخصیت بین ۳۵ تا ۴۰ سالگی روی می‌دهند. در این دوره مشکلات سازگاری جوانی حل شده‌اند، شخص در شغل، زندگی زناشویی و جامعه تثبیت شده است. میان‌سالی زمان طبیعی انتقال است. یونگ خاطر نشان می‌کند که فرد در نیمهٔ اول زندگی، روی دنیای عینی و واقعیت تمرکز می‌کند؛ اما نیمهٔ دوم زندگی باید صرف دنیای درونی شود. نگرش باید از برون‌گرایی به درون‌گرایی تغییر کند. تمایل باید از مسائل مادی به مسائل معنوی، فلسفی و شهودی تغییر یابند. در این دوره به‌طور طبیعی فرایند تحقق‌بخشیدن یا پروراندن خود (self) شروع، و ناهشیار و هشیار ادغام شده و شخص در وضعیتی قرار می‌گیرد که به سلامت روانی دست یابد؛ وضعیتی که یونگ آن را تفرّد می‌نامد.

تغییرات روحی و شخصیتی بروزیه، از کشمکش درونی‌ای که مدام او را بر سر چندراهی‌ها سرگردان می‌کند و بالاخره در کمال درایت، راه درست و حقیقی را برمی‌گزیند، به‌وضوح مشخص است. در اوایل کار معالجهٔ بیماران، نگاه او به این شغل ابزاری و منفعت‌طلبانه است؛ زیرا هم جنبهٔ مادی و هم جنبهٔ معنوی مطمح نظر اوست؛ ولی بعد از گذشت زمان و مواظبت از نفس به‌کلی از مسائل مادی چشم پوشیده و به مسائل معنوی روی می‌آورد. نیروهای محیطی، رفتارهای ثروت‌اندوزی همکاران و ارزش‌های مال‌اندوزی حاکم بر جامعه نمی‌توانند مانع تفکر منطقی و پرورش خویشتن خویش شوند. هرچند در این فرایند، وجود سرنمون‌هایی چون نقاب طبابت و نیروهای اغواگری چون حرص و طمع موانعی بر سر راهش ایجاد کرده و مدتی او را مشغول می‌کنند؛ اما او با نگرشی عالمانه سدها و موانع راه سعادت را کنار می‌زند.

مرحلهٔ اول جدایی از خانواده یا جامعه

کهن‌الگوی سفر

سفر به معنای حرکت از جایگاه و پیمودن مراحل، جهت رسیدن به مقصد است. عبور از حجاب دانسته‌ها به سوی ناشناخته‌هاست. الگوی سفر به‌عنوان درون‌مایه تکرارشونده و محبوب در مباحث اسطوره‌شناختی و ریخت‌شناسی داستان‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. سیروسفر درونی و بیرونی انسان، در قالب قهرمان، درون‌مایه بسیاری از آثار داستانی است. در بیشتر آن‌ها قهرمان هرگز به ماندن در محدوده تعیین‌شده راضی نمی‌شود؛ بلکه سعی می‌کند دیوار کسالت زندگی روزمره را شکسته به ندای درون خود بلی گفته و شجاعانه وارد حیطة ناشناخته‌ها شود. کمبل سیروسفر قهرمان را هم‌زمان، سفری درونی و بیرونی می‌داند که در نهایت، از طریق آن، قهرمان به شناخت خویش می‌رسد. او دنیای درون را دنیای درخواست‌ها، انرژی‌ها، ساختارها و امکانات می‌داند که با جهان بیرون تلاقی می‌کند و دنیای بیرون را عرصه تجسم دنیای درون معرفی می‌کند (کمبل، ۱۳۸۹، ب: ۹۳). به نظر کمبل، سفر قهرمان، سفری است که در آن قهرمان در انتهای مسیر به تکامل و کشف نیروهای گوناگون خود می‌رسد. او انتهای سفرش را گذشتن از اشکال دوگانه و رسیدن به ورای تقابل‌های دوگانه می‌داند. کمبل می‌گوید: قهرمان مسیرش را طی می‌کند برای بازیافتن خویش نه به‌دست آوردن چیزی. این همان دست‌یابی به خودشناسی است؛ مسیری برای رسیدن به معرفتی که به قهرمان کمک می‌کند به درک عمیق‌تری از هستی برسد تا مرتبه‌ای که به خالق آن بیندیشد؛ یعنی به خداوند. از این‌رو سفر امکان و فرصت لازم را فراهم می‌آورد تا ضمن تلاش برای گذر از منازل و موانع بین راه، رشد یابد و مجالی برای پی‌بردن به حقیقت و باطن هستی به گونه‌ای متفاوت و برتر از دیگر آفریده‌ها به دست آورد.^۱

یونگ روان انسان را پدیده‌ای ثابت و بی‌تحرك نمی‌بیند، بلکه آن را در سراسر زندگی در حال رشد و تغییر می‌یابد. بخش اعظم رشد شخصیت در سطح ناخودآگاه انجام می‌شود: در مجموع، ما نحوه رشد خود و تبدیل شدنمان به یک تیپ شخصیتی خاص را آگاهانه انتخاب نمی‌کنیم؛ بلکه در طول حیات تحت تأثیر محیط و افرادی قرار می‌گیریم که در طول سفر زندگی با آنان مواجه شده‌ایم؛ بنابراین سفر ما، در طی رشد روانی از یک کهن‌الگوی اصلی پیروی می‌کند و بسیار شبیه رشد جسمی ماست که مطابق با یک برنامه از پیش تعیین‌شده پیش می‌رود. این بدان معناست که خودآگاه ما فقط بخشی از تصویر است و درست مثل یک دایره کوچک‌تر در دل دایره بزرگ‌تری به نام ناخودآگاه قرار دارد. یونگ جریان تفرّد را یک فرایند زیستی اصلی می‌بیند که نه‌فقط در انسان‌ها که در تمام موجودات زنده وجود دارد. هدف از تفرّد، دست‌یابی به تمامیت و کمالی است که هر

موجودی از ابتدا، برای رسیدن به آن خلق شده است. به عبارت دیگر تفرّد فرایند دست‌یابی به تکامل و تعادلی است که رسیدن به آن برای هر انسانی ممکن و میسر است (اسنودن، ۱۳۹۵: ۱۰۲). یونگ رشد و تکامل انسان را برای رسیدن به تکامل و فردیت را سفر روان می‌نامد. برزویه طبیب با توجه به توضیحات کللیه‌وودمنه، در طول زندگی دو سفر را تجربه می‌کند: سفری درونی و سفری بیرونی.

سفر به هند

سفر برزویه به هند، سفری بیرونی یا آفاقی است. سفری است که در طی آن مسافر یا سالک، به سیروسلوک در عوالم ظاهری و مراتب بیرون از نفس انسان می‌پردازد. نخستین معنای رایج از سیر آفاقی در عرفان اسلامی، سیروسفر در ارض و مناطق مختلف عالم است که در پی مهاجرت و یا ترک وطن محقق می‌شود و از آن به سفر ظاهری در مقابل سفر معنوی تعبیر می‌گردد. در مقدمه کللیه‌وودمنه داستان سفر برزویه به هندوستان چنین روایت می‌شود: خسرو خود از وجود کتاب کللیه‌وودمنه در هند آگاه شد و «فرمود که مردی هنرمند باید طلبد که زبان پارسی و هندوی بداند، و اجتهاد او در علم شایع باشد، تا بدین مهم نامزد شود» (منشی، ۱۳۸۶: ۵۳). پس از زمانی طولانی «برزویه نام جوانی نشان یافتند که این معانی در وی جمع بود» (همان) و در طب شهرتی داشت. خسرو او را به هندوستان فرستاد تا آن کتاب و آثار دیگر هندوان را بیاورد.

فراخوان و دعوت به سفر

دعوت به سفر یا ماجرا، با فراخوان خسرو و انوشیروان انجام می‌شود. به این ترتیب که وقتی «به سمع او رسانیدند که در خزاین ملوک هند کتابیست که از زبان مرغان و بهایم جمع کرده‌اند و آن کتاب را کللیه‌وودمنه خوانند» (منشی، ۱۳۸۹: ۵۳) پادشاه و اطرافیان در جستجوی شخصی برآمدند که زبان فارسی و هندی بداند تا این که برزوی را یافتند که این معانی در وی جمع بود. خسرو «او را پیش خواند و فرمود که: پس از تأمل تو را به مهمی بزرگ اختیار کرده‌ایم، چه حال خرد و کیاست تو معلومست» (همان). سپس مأموریتی را که در سفر به هندوستان باید به انجام می‌رسانید برای او شرح نمود.

عبور از آستانه اول

اکنون قهرمان درست بر آستانه دنیای خاص، ایستاده است. ندای فراخوان به گوش او رسیده، و تمام مقدمات لازم تحقق یافته است (وگلر، ۱۳۹۰: ۱۶۹). برزویه بدون هیچ مخالفت و تردیدی، در روزی مسعود و طالعی مبارک با نشاط تمام، خالصانه و متعهد به دستور پادشاه، با مشایعت جملگی لشکر و بزرگان ملوک برفت و به سوی سرزمین ناشناخته هند (دنیای خاص) رهسپار گردید.

یاور قهرمان

ورود برزویه به دیار هند، شرایط خاص دارد و مأموریتی است خطیر، سری و محرمانه. از این رو در زی و نقاب دانش‌اندوز در آن سرزمین آمدوشد می‌کرد. پس برزویه زمانی که به مقصد رسید «گرد درگاه پادشاه و مجلس‌های علما و اشراف و محافل سوقة (عوام‌الناس) و اوساط می‌گشت و از حال نزدیکان رای و مشاهیر شهر و فلاسفه می‌پرسید و به هر موضع اختلافی می‌ساخت و به رفق و مدارا بر همه جوانب زندگی می‌کرد و فرا می‌نمود که برای طلب علم هجرتی نموده است. بر سبیل شاگردی به هر جای می‌رفت و اگرچه از علم بهره داشت نادان در آن خوضی می‌پیوست» (منشی، ۱۳۸۹: ۵۴). در این اثنا با هر جنس از مردم مصاحبت کرده و از هر حیث ایشان را امتحان می‌نمود تا این که «اختیار او بر یکی از ایشان افتاد که به هنر و خرد مستثنی بود و دوستی و برادری را با او به غایت لطف و نهایت یگانگی رسانید» (همان). زمانی که ریسمان دوستی و صداقت بین ایشان مستحکم شد، غرض خود از سفر به هند و نیت اصلی یافتن کتب را بر دوست هندی خود معلوم ساخت و جهت رسیدن به مراد از او کمک خواست. هندو پس از بحث با برزویه و بررسی جوانب کار و اطمینان از فاش نشدن راز، کتاب‌ها را به دست او رساند. «برزویه روزگار دراز با هراس تمام در نبشتن آن مشغول گردانید و مال بسیار در آن وجه نفقه کرد و این کتاب و دیگر کتب هندوان نسخه گرفت» (همان: ۵۹). بدین ترتیب برزویه به عنوان قهرمان این ماجرا توانست با مدد و پشتیبانی مرد هندی، موفق به کسب مقصود و تصاحب کلیده‌ودمنه گردد. وگلر در این زمینه می‌گوید: «یکی از وجوه ضروری این مرحله این است که قهرمان صاحب آنچه در جستجویش بوده، بشود. جویندگان گنج صاحب طلا می‌شوند، جاسوسان اسرار را می‌دزدند، دزدان دریایی کشتی تسخیر شده را غارت می‌کنند، قهرمان متزلزل احترام به نفس را به دست می‌آورد و برده تسلط بر سرنوشت خویش را پیدا می‌کند. معامله‌ای انجام شده: قهرمان خطر مرگ را به جان خریده و از خود گذشتگی کرده و حالا در مقابل، چیزی به دست می‌آورد» (وگلر، ۱۳۹۰: ۲۳۹).

سرزمین هند نماد ناخودآگاه

منظور یونگ از روان، کلیت ذهن یا روح اعم از خودآگاه و ناخودآگاه است. او به جای کلمات «ذهن» و «ذهنی» از واژه‌های «روان» یا «روانی» استفاده می‌کند. چون وقتی واژه ذهن را به کار می‌بریم معمولاً منظورمان حالت خودآگاه است. یونگ درباره روان به گونه‌ای حرف می‌زند که گویی یک فرایند است و نه یک امر ثابت. روان فرد از آن‌جا که دائماً در جستجوی رشد و تمامیت است، همواره تغییر می‌کند و نباید آن را با خود که هدف همیشگی اوست، اشتباه گرفت. رویکردهای خودآگاهانه در روان همواره با رویکردهای ناخودآگاهانه به تعادل می‌رسند. اگر نگرش خودآگاه بیش از حد رشد کند و قوی شود، آن‌گاه ناخودآگاه به دنبال بازگرداندن معادله وضعیت اصلی خود است (اسنودن، ۱۳۹۵: ۷۵). جنبه خودآگاه و ناخودآگاه برزویه طیب را با توجه به توضیحات و اطلاعات خود او چنین می‌توان تفسیر نمود که محدوده خودآگاه یا هوشیار روان او مربوط است به محل زندگی، شغل و اطرافیانش؛ یعنی زمانی که او از پدر و مادر، از اصل و نسب و شغل آن‌ها، یا از تربیت و توجه والدین به خود و تعلیم علم طب سخن می‌گوید، این‌ها همگی به بخش هوشیار ذهن او مربوط‌اند که با عبارات «وقوفی افتاد»، و «فضیلت آن بشناختم» و غیره بیان می‌شوند. همچنان‌که یونگ معتقد است روان یک فرایند است نه یک امر ثابت ذهن فعال برزویه نیز بعد از آگاهی کامل از فنون علم طب و کسب مهارت و شهرت در آن حرفه به قدری رشد کرده و قوی می‌شود که نمی‌تواند راکد و منفعل مانده و به زندگی معمولی ادامه دهد؛ بلکه فعالانه در تکاپو افتاده و مدام در حرکتی پیش‌رونده، به کنکاش در احوال اهل دنیا می‌پردازد. او دائم در حال گسترش محدوده خودآگاهی برآمده و با مطالعه کتب گذشتگان یا اعتقادات علمای ادیان مختلف به یافته‌های تازه‌ای می‌رسد و شیوه زندگی خود را با تفکر و اندیشه تغییر می‌دهد تا این که سفر هندوستان پیش می‌آید. سفر به سرزمینی ناشناخته و دور برای انجام مأموریتی سخت و خطرناک با «سفر روان» یونگ هم‌خوانی دارد. به این ترتیب که اگر سرزمین ایران به عنوان وطن برزویه برای او شناخته شده است و ظرف آگاهی او را تشکیل می‌دهد، کشور هند بخش ناخودآگاه اوست که با سفر، زوایای پنهان و مبهم آن را کشف نمود؛ سرزمینی با محتوای (کهن‌الگوها) اموری عجیب، غریب، پر از ندیده‌ها و نشیده‌ها. سرزمینی که برزویه در زی دانش‌پژوه و با شخصیتی غیرحقیقی (نقاب) به جستجوی (رشد و تمامیت) پرداخت. مدتی با افراد مختلف نشست و برخاست نمود تا با کمک (یاور) و راهنمایی شخصی معتمد و موثق گم‌کرده خود را یافت. او به دنبال گنجینه باارزش کتب هندی و علی‌الخصوص کتاب کللیه و دمنه بود تا برای مردمان سرزمین خود به ارمغان بیاورد. در این مأموریت

مدتی از عمر و سرمایه و ثروتی هنگفت صرف کرد و بالاخره با با دستانی پر، مأموریت خود را به پایان برد و چرخه یا دایره سفر از من به خویش را تکمیل نمود؛ حرکتی دایره‌وار از ایران به هند و باز به ایران (بازگشت). بازگشتی که منجر به تعادل روانی و هماهنگی بخش‌های هوشیار و ناهشیار ذهن او شد.

سفر درونی

در مقابل سفر آفاقی و ظاهری، سفر باطنی یا انفسی قرار دارد که در آن انسان سالک به سیروسلوک در مراتب نفس خویش می‌پردازد. سفری معنوی که عبارت است از سیر دل در ملکوت و کناره‌گیری از صفات و خلق و خواهی ناپسند به قصد وصول به مقامات عالی انسانی و قرب محبوب (فیض کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۴). برزویه در میانه راه زندگی، و درست در سن میان‌سالی باز به تفکر و تأمل در زندگی و حرفه خود پرداخت. در ثمرات و فواید علم طب روزگاری اندیشید و آن را علاج و موجب صحت درد اصلی انسان و امنیت کلی نیافت. پس راهکار اصلی را اعمال خیر و ساختن توشه آخرت دانست. از علم طب دوری جست؛ اما راه، دراز و بی‌پایان بود و مخوف. برزویه متوجه اختلاف دیدگاه اصحاب ملت‌ها شد. اختلاف معرفت ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق و انتهای کار، دوباره او را در وادی حیرت و بیابان تردید سرگردان کرد. پس «به ضرورت عزیمت مصمم گشت» (منشی، ۱۳۸۹: ۷۴)، تا علمای هر صنف را ببیند و از اصول و فروع اعتقاد ایشان اطلاعی کسب نماید. به یقین صادق جای دل‌پذیر به دست آرد. ناچار دوباره عازم سفر شد. سفر دوم برزویه، نه برای اجرای فرامین پادشاه و نه برای به دست آوردن چیزی مهم و دریافت پاداش، بلکه برای کسب آگاهی، برای شناخت و معرفت بود؛ اما در این سیروسفر و مکاشفه طوایف مختلف که در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخن می‌گفتند و گرد تقبیح ملل دیگر و نفی مخالفان می‌گشتند درد خویش را درمانی نیافت و فهمید که پای سخن ایشان نیز بر هواست. برزویه پس از این تجربه ناموفق با خود گفت: «صواب من آنست که بر ملازمت اعمال خیر که زبده همه ادیان است اقتصار نمایم و، بدانچه ستوده عقل و پسندیده طبع است اقبال کنم» (همان: ۷۷). پس عقل و خرد خویش را چراغ راه قرار داد و با تفکر و تأمل از کارهای زشت و ناپسند اعراض نمود و ظاهر و باطن به علم و عمل آراسته کرد.

مرحله دوم بازگشت به موطن اصلی

در این مرحله، قهرمان پس از طی موانع و با سپری کردن مراحل و تحمل رنج‌ها و ناملایمات به پایان سفر نزدیک می‌شود. مأموریت و جستجوی برزویه نیز با به‌دست آوردن *کلیده‌ودمنه* و دیگر کتب، به سرانجام می‌رسد و برزویه بنا بر تأکید خسرو، باید بازگردد و «خواست که زودتر به حضرت او رسد تا حوادث ایام آن شادی را منغص نگرداند. و برفور نامه فرمود و مثال داد» (همان: ۵۹). چندان که «نامه به برزویه رسید بر سیبل تعجیل بازگشت و به حضرت پیوست» (همان). و با دستاوردی ارزشمند و کوله‌باری از علوم و تجربیانی نو از جهان ناشناخته (هند) وارد قلمرو اصلی (ایران) خود شد.

کهن‌الگوی سایه

سایه نمودار جانب منفی شخصیت فرد است و چکیده صفات ناخوشایندی است که همراه نیروهای رشدنکرده وجود شخص، باید مدام آن را پنهان کرد. در خودشناسی، نخستین مرحله، رودررویی با سایه و جذب و ادغام آن است. سایه جزء ساختار روان است که انسان آن را به ارث برده است. سایه بخش تاریک تر خود ناهشیار ماست که می‌خواهیم سرکوبش کنیم. معمول‌ترین گونه این کهن‌الگو، شیطان است. به قول یونگ معرف جنبه خطرناک نیمه ناشناخته و تاریک شخصیت است (گرین و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۸۲). آگاه‌شدن از سایه و رویارویی با آن، جهت دست‌یابی به کمال و رشد ضروری است و تشخیص و شناخت آن انسان را به فروتنی و تواضع و پذیرفتن ضعف‌های خود وامی‌دارد. کهن‌الگوی سایه در باب برزویه طیب نموده‌های فراوان دارد از جمله صفات زشتی چون حرص و شره، دزدی، متابعت و پیروی کورکورانه، رنجاندن جانوران و کشتن مردمان، کبر، خشم، خیانت، دروغ، نمایی، بهتان، پیروی از شهوات، حسد و... اولین صفت زشتی که برزویه به آن اشاره می‌کند و از آن دوری می‌نماید تمایل به کسب و جمع مال دنیاست و می‌گوید: «چون طایفه‌ای از امثال خود در مال و جاه بر خویشتن سابق دیدم نفس بدان مایل گشت؛ نزدیک آمد که پای از جای بشود» (منشی، ۱۳۸۹: ۷۰). همچنین آن‌جا که تصمیم بر ملازمت اعمال خیر می‌گیرد صفات بد و زشت را برمی‌شمارد: «پس، از رنجاندن جانوران و کشتن مردمان و کبر و خشم و خیانت و دزدی احتراز نمودم. زبان را از دروغ و نمایی و سخنانی که ازو مضرتی تواند زاد، چون فحش و بهتان و غیبت و تهمت، بسته گردانید. از ایذای مردمان و دوستی دنیا و جادوی و دیگر منکرات پرهیز واجب دیدم. تمنی رنج غیر، از دل دور انداختم و از بدان ببریدم و به نیکان پیوستم» (همان: ۷۷). در جایی دیگر، در مورد ثمرات تقوا و دست‌یابی به خیر و صلاح با پرهیز از صفات زشت چنین

می‌گوید: «یکی از ثمرات تقوی آنست که از حسرت فنا و زوال دنیا فارغ توان زیست. هرگاه که متقی در کارهای این جهان فانی و نعیم گذرنده تأملی کند، هرآینه مقابح آن را به نظر بصیرت ببیند و همت بر کم‌آزاری و پیراستن راه عقبی مقصور شود و به قضا رضا دهد تا غم، کم خورد و دنیا را طلاق دهد تا از تبعات آن برهد و سر شهوت برخیزد تا پاکیزگی ذات حاصل آید و به ترک حسد بگوید تا در دل‌ها محبوب گردد و مردمان را نترساند تا ایمن زید ...» (همان: ۷۸-۷۹).

کهن‌الگوی آنیما

آنیما عبارت است از ته‌نشست همه تجارب از زن در میراث روانی یک مرد؛ یعنی بشر یک موجود دوجنسی است و یک مرد دارای عنصر مکمل زنانه و یک زن دارای عناصر مکمل مردانه است. به نظر یونگ، تصویر قوی زن به صورت یک نمودگار باستانی در ناخودآگاه جمعی مرد وجود دارد که وی به کمک آن طبیعت زن را درمی‌یابد. این نمودگار باستانی ناشی از تجربه و استنباط باستانی مرد از زن است. نخستین و مهم‌ترین تجربه یک مرد نسبت به زن به وسیله ارتباط با مادر حاصل می‌شود (فدایی، ۱۳۹۴: ۴۰). هرچند در باب برزویه طیب، اثری از یک زن، به‌عنوان همسر یا معشوق برزویه موجود نیست اما از اشاره مستقیم او به مادر، آن‌هم در ابتدای باب، معرفی خاندانش، و سخن از دوستی و شفقت با وی، به‌صراحت می‌توان فهمید که برزویه در برخورد با آنیمای وجود خود موفق بوده و توانسته این نیروی درونی را به‌خوبی بشناسد؛ زیرا بدون برخورد و شناخت آنیما دست یافتن به خویش‌منم ممکن نیست. چون «آنیما زن خاصی نیست. شکل شخصیت‌بخشی شده آنیما در روان افراد تا حد زیادی بستگی به دانش و اطلاعات مرد درباره زنان دارد که ریشه آن را باید در رابطه یونگ با مادرش و تأثیراتی که از سایر زنان در دوره رشد خود گرفته‌بود جستجو کرد» (اسنودن، ۱۳۹۵: ۹۷).

همچنان‌که شواهد نشان می‌دهد اطلاعات برزویه در مورد زنان و محتویات آنیما، به اندازه‌ای است که توانسته تمام وجوه مثبت و منفی آن را بشناسد و روح خود را از تسلط نیروی‌های منفی این موجود ناشناخته درون نجات دهد. او دو بار به جنبه منفی و زیان‌بار آن اشاره کرده و از آن دوری می‌گزیند و می‌گوید: «فرج را از ناشایست باز داشتم و از هوای زنان اعراض کلی کردم» (منشی، ۱۳۸۹: ۷۹). و در جای دیگر «دنیا را طلاق دهد تا از تبعات آن برهد، و سر شهوت برخیزد تا پاکی ذات به حاصل آید» (همان: ۷۹). به عبارتی او متوجه جنبه منفی آنیما در وجود خود می‌باشد اما اجازه نمی‌دهد نیروی ویرانگر و کارکرد خودمختار این کهن‌الگو او را اغوا کرده و فعالیت اراده او

را در دست بگیرد، بر او چیره شود و ارباب ذهن آگاهش گردد؛ بلکه با مواظبت از نفس، بهره‌گیری از عقل و ملازمت اعمال خیر نمود «نقش فعالی بر عهده گیرد و بکوشد از دین و عوامل دیگر بهره برد، تا آنیما به عنوان عنصر خطرناک رفته‌رفته ناپدید شود» (مورنو، ۱۳۹۶: ۵۹) هرچند مدتی محتویات منفی ناآگاه به فعالیت منفی دست‌زده و برزویه را در حالات روان‌پیشانه و کشمکش روحی قرارداد و در انتخاب راه درست دچار تردید نمود؛ اما او با آگاهی و تفکر به مرحله‌ی پیروزی بر آنیما به عنوان یک عقده خودمختار رسید و قادر شد شخصیت خود را متحول سازد.

کهن‌الگوی پیر فرزانه

پیردانا از برجسته‌ترین کهن‌الگوهای شخصیت است. به اعتقاد یونگ، در رؤیایها در هیئت ساحر، طیب، روحانی، معلم، استاد، پدر بزرگ و یا هرگونه مرجعی ظاهر می‌شود. «روح مثالی» به صورت مرد، جن، و یا حیوان همواره در وضعیتی ظاهر می‌شود که بصیرت، درایت، پند عاقلانه، اتخاذ تصمیم، و برنامه‌ریزی ضروری است و کسی لازم است تا با تأملی از سر بصیرت یا فکری بکر و کنشی روحی بتواند او (قهرمان) را از مخمصه برهاند اما چون به دلایل درونی و بیرونی، قهرمان خود توانایی انجام آن را ندارد معرفت مورد نیاز برای جبران کمبود به صورت فکری مجسم، در قالب همین پیر دانا و یاری‌دهنده جلوه می‌کند (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۲-۱۱۴). همچنین پیر خردمند مظهر دانش و زندگی است. تجسم معنویات در قالب و چهره یک انسان است. او نماینده «تفکر، شناسایی، بصیرت، دانایی و تیزبینی است. پیردانا فرانمود پاره‌ای صفات اخلاقی است که منش روحانی این سرنمون را آشکار می‌سازد. نظیر نیت خیر و آمادگی برای یاری و یآوری» (مورنو، ۱۳۹۶: ۶۱).

در ماجرای برزویه طیب کهن‌الگوی پیر فرزانه یا دانا را در دو محور می‌توان بررسی نمود. محور اول جنبه یاری، دستگیری و رهایی از مشکلات است که در وجود مرد هندی نمود یافته است؛ مردی که برزویه در سفر هند او را یافت و بعد از اطمینان از رازداری و وفاداریش، حقیقت و غرض اصلی سفر خویش را نزد او فاش ساخت و با کمک‌های او توانست به هدف خود برسد. جنبه و محور دیگر پیر فرزانه، آگاهی بخشی و تنبّه و اندرزگویی است. این جنبه از پیر فرزانه در زندگی برزویه نمودی مشخص و شخصیت واحد انسانی به عنوان استاد، معلم و راهنما ندارد. همچنان که خود برزویه در چندین مورد به عدم وجود چنین شخصی اشاره کرده و از نداشتن راهنما و سالار، شکوه می‌کند: «الحق راه آن دراز و بی‌پایان یافتم؛ آن‌گاه نه راهبر معین و نه سالار پیدا» (منشی، ۱۳۸۹: ۷۳)، یا در پایان باب اظهار امیدواری می‌کند که «مگر به روزگاری رسم که در آن دلیلی یابم و معینی به دست

آرم» (همان: ۸۵). او برای جبران خلأ چنین شخصی، گاهی از کتب طب یاری می‌جوید یا تصمیم می‌گیرد علمای هر صنف را ببیند اما باز تیرش به سنگ می‌خورد و ناامید از این طایفه درمی‌یابد که خود باید راه سعادت را بیابد. پس ناچار هر بار با تفکر از میان راه‌های متعدد و مخوف، بهترین و منطقی‌ترین طریق را انتخاب می‌نماید. یونگ معتقد است پیر، نماد خرد موروثی است و جزء سرشت انسان‌ها و همان خرد ذاتی است که به همراه ما زاده می‌شود و جزئی از نظم طبیعی زندگی است. پس پیر فرزانه و راهنمای برزویه، همان روح و ذات خردمند اوست که در شرایط سخت، بحرانی و گرفتاری، یاری‌گر او می‌شود. به عبارتی برزویه، خود معلم خویش است و به‌عنوان متفکری آرمان‌گرا، با بصیرت و شناخت، خود را از سطح یک انسان و پزشک معمولی، تا حد یک فرد کمال‌یافته بالا برده و با نفی مادیات و چشم‌پوشی از تعلقات دنیوی هر لحظه ویژگی‌های رفتاری و انسانی خود را تعالی بخشیده و در فرایند فردیت، کمالی به کمالات خود می‌افزاید.

مرحله سوم تحول روحی و رسیدن به کمال

کهن‌الگوی خویشتن

انگیزه کمال و رسیدن به اوج، در نهاد هر انسانی وجود دارد و انرژی‌ای را پدید می‌آورد که منجر به پیشرفت و موفقیت فرد می‌گردد. اصرار و مداومت در بهبود وضعیت زندگی، یافتن راهکارهای نو، تمایل به تغییر آن‌چه هست، همه از کمال‌گرایی انسان‌ها نشئت می‌گیرد. به عبارتی، در درون هر فردی معمولاً شخصیت حاکمی وجود دارد که دائماً در تلاش و تکاپو برای ایجاد تغییر است؛ نیرویی حاکم که عامل ایجاد کشمکش درونی فرد است. این نیرو شرایط کنونی زندگی فرد را بر نمی‌تابد و از درون او را به چالش می‌کشد. این نیرو غالباً روان فرد را بر سر دوراهی و چندراهی‌ها آشفته ساخته و با بایدها و نبایدها سعی در دگرگونی او دارد. یونگ این تحول را بحران میان‌سالی می‌نامد که «معمولاً روان، خود راهی برای خروج از این بحران فراهم می‌سازد. روان این تمایل را در فرد پدید می‌آورد که به درون بنگرد و معنی زندگی خود را بازبینی کند. این گردش به درون به‌وسیله ناخودآگاه تحریک می‌شود تا توازن و هماهنگی روانی را برقرار کند» (فدایی، ۱۳۹۴: ۸۳). تمایل درونی برای متوازن کردن و آشتی‌دادن جنبه‌های متضاد شخصیت برعهده کهن‌الگوی «خود» یا «خویشتن» است که هدفش تمامیت و کامل کردن انسان است. یونگ هماهنگی میان بخش‌های روانی را فرایند فردیت می‌نامد. هدف این فرایند، متمدن کردن و روحانی کردن انسان است. رهایی

و تعالی وی از هرگونه ناپختگی، ایستایی و محدودیت در روند رشدش به مرحله‌ی عالی‌تر و تکامل یافته‌تر است (یونگ، ۱۳۹۵: ۲۲۶).

کهن‌الگو یا سرنمون خویشتن، مهم‌ترین عنصر سازنده‌ی ضمیر ناآگاه است. خویشتن، فرامود کلیت و تمامیت انسان، یعنی تمامی محتویات هشیار و ناهشیار اوست. خویشتن نمودگار کلیت انسان و غایت رشد اوست. لازمه‌ی آن جابه‌جایی مرکز روان‌شناختی انسان است، بدین معنا که مرکز ثقل وجود از «من» به «خویشتن» منتقل می‌شود و این‌ها همه، حاصل دگرگونی نگرش‌ها و دگرسانی شخصیت است (مورنو، ۱۳۹۶: ۶۳-۶۶). «از نظر یونگ، تلاش به سمت این یکپارچگی یا تمامیت، هدف اصلی زندگی است. این کهن‌الگو، منسجم کردن و متعادل ساختن تمام اجزای شخصیت را شامل می‌شود» (شولتز، ۱۳۸۶: ۱۲۴). سرنمون «خویشتن» عمیقاً به نمادهایش وابسته است، به خصوص به نماد «ماندالا» که لغتی سانسکریت است به معنای حلقه‌ی سحرآمیز که یکی از کهن‌ترین تمثیلات دینی است و در سراسر دنیا یافت شده است. «خود» در رؤیایها می‌تواند به صورت «گنجی صعب‌الوصول» رخ نماید یا به صورت اشکال هندسی چون دایره، چرخ، مربع و هرچیز چهارپیر (فوردهام، ۱۳۹۳: ۱۰۵). کتاب بارزش کلیله‌ودمنه نیز در روایت برزویه به مثابه‌ی گنجی است که با مشقت فراوان، برای برزویه حاصل شده و وسیله‌ای می‌شود برای شناخت خویشتن. شکل ظاهری آن نیز مطابق نماد ماندالا، مسطیل شکل و دارای چهار گوشه است.

نتیجه‌گیری

برزویه طیب، یکی از بزرگ‌ترین متفکران ایران باستان است که نامش با کتاب «کلیله‌ودمنه» پیوند خورده است. اوست که مأموریت می‌یابد این کتاب و گنجینه‌ی بارزش را از خزاین پادشاه هند به ایران بیاورد. وی به جای دریافت صله و پاداش‌های نفیس در ازای آوردن کتب از هند، فقط نوشتن بایی درباره‌ی خود را در ابتدای کلیله‌ودمنه، از انوشیروان درخواست می‌کند. او در این باب، ماجرای زندگی خود را از سن هفت‌سالگی (نیمه‌ی نخست زندگی) و علاقه‌اش به علم طب شرح می‌دهد که مطابق است با پیرنگ «پاگشایی». بدین ترتیب که بعد از آموزش مقدمات طب و کسب شهرت و ثروت از این راه، در انتخاب راه درست زندگی دچار چالش و کشمکش روحی (بحران میان‌سالگی) شده و با مشاهده‌ی جاه و ثروت همگنان و وسوسه‌ی نفس (نمود سایه) نزدیک است که پایش بلغزد؛ اما وی پس از غور در کتب طب، معالجت برای منافع مادی و ثواب اخروی را برگزید؛ اما در مرحله‌ی از رشد روانی، منافع مادی در نظرش کم‌رنگ شد. با کمال عقل و فراست ذاتی، راه آخرت و زهد

را برگزید. مدتی به تفحص و تحقیق در اعتقاد ارباب دین و ادیان مختلف (سفری درونی) پرداخت؛ اما خودخواهی ارباب مذاهب در تأیید خود و محکوم نمودن دیگران برزویه را به تفکر واداشت و دریافت که از این راه نیز نمی‌تواند به حقیقت برسد. پس با کناره‌گیری از علم طب (نقاب)، قدر مشترک همه ادیان، یعنی خودداری از رذایل اخلاقی (سایه) همچون حرص، دزدی، پیروی کورکورانه، رنجاندن جانوران، کشتن مردمان، کبر، خشم، دروغ، نمایی، پیروی از شهوات و سایر صفات ناخوشایند را برگزید و اعمال صالح و اموری چون توکل به حق، رعایت تقوی، رضایت خداوند و امید به او را سرلوحه اعمال خود قرارداد. برزویه در مرحله‌ای دیگر و طبق پیرنگ «سیروسلوک» با دعوت خسرو انوشیروان (بیک) به دلیل شهرت در علم و وقوف به زبان هندی مأمور آوردن کتب از خزانه پادشاه هند شد. وی در روزی مسعود، از ایران (زندگی عادی) به سوی دیار ناشناخته هند (ناخودآگاه) روانه شد؛ سرزمینی خاص با محتوای (کهن‌الگوها) عجیب و پر از ندیده‌ها و نشنیده‌ها. برزویه با چهره‌ای ناشناخته و در زی دانش‌پژوه به جستجوی کتب (رشد و تمامیت) پرداخت تا این که با کمک (یاور) و راهنمایی (پیر فرزانه) دوستی معتمد و موثق، به گنجینه کتب هندی به خصوص، کللیه‌ودمنه، دست یافت. روزها و شب‌ها در ترس و دلهره‌ای کشنده (مرگ و تولدی دوباره) مخفیانه، از کتاب نسخه‌برداری نمود و برای مردمان سرزمین خویش به ارمغانش آورد. او با دستانی پُر به ایران بازگشت و چرخه یا دایره سفر از «من» به «خویشتن» را تکمیل نمود. او در بازگشت به چنان تحول و استحاله روح و مناعت طبعی رسیده بود که از قبول ثروتی هنگفت از خزاین گشاده پادشاه امتناع نمود و به‌عنوان متفکری آرمان‌گرا، و انسانی بصیر و حقیقت‌جو با نفی مادیات، خود را از سطح پزشکی عادی تا حد انسانی متعالی بالا برد و ثابت کرد فرایند فردیت و رشد روانی او تکمیل شده و به درجه بلند کمال و تعالی رسیده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: مقاله «شناخت بهتر برزویه طبیب بر اساس کللیه‌ودمنه»، نوشته جواد چوپانیان، پژوهش‌های

علوم تاریخی، دوره ۶، شماره ۱، بهار و تابستان، ص ۳۳-۵۲، ۱۳۹۲.

۲. ر.ک: مقاله «بررسی کهن‌الگوی سفر قهرمان در آثار مجید مجیدی بر اساس آرای کمبل و عرفان اسلامی»، نوشته نگارنده (سیدنجم‌الدین و شهرزاد امیرشاه‌کرمی) مجله ادبیات نمایشی و هنرهای تجسمی، دوره دوم، شماره ششم: ۱۷-۳۰، ۱۳۹۶.

منابع

- اسنودن، روت، (۱۳۹۵)، خودآموز یونگ، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: آشیان.
- اس‌هال، کالوین و نوردبال، نون جی، (۱۳۷۵)، مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ، ترجمه محمدحسین مقبل، تهران: جهادانشگاهی.
- امامی، نصرالله، (۱۳۷۷)، مبانی و روش‌های نقد ادبی، چاپ اول، تهران: دیبا.
- بیلسکر، ریچارد، (۱۳۸۷) اندیشه یونگ، ترجمه حسین پاینده، تهران: آشیان.
- پالمر، مایکل، (۱۳۸۸)، فروید، یونگ و دین، ترجمه محمد دهقانپور و غلامرضا محمودی، تهران: رشد.
- پاینده، حسین، (۱۳۹۷) نظریه و نقد ادبی، درسنامه‌ای میان‌رشته‌ای، ج ۱ / تهران: سمت.
- شایگان‌فر، حمیدرضا، (۱۳۸۰) نقد ادبی، معرفی مکاتب نقد، تهران: دستان.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۹۳) بیان و معانی، تهران: میترا.
- شولتز، دوان پی و سیدنی ال، (۱۳۸۶) نظریه شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
- فدایی، فرید، (۱۳۹۴)، یونگ، بنیانگذار روان‌شناسی تحلیلی، ویراست چهارم، تهران: دانژه.
- فیض‌کاشانی، عزالدین محمود، (۱۳۸۱)، مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، تهران: امیرکبیر.
- کمبل، جوزف، (۱۳۸۹)، قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
- گرین، ویلفرد و مورگان، لی و ویلینگهم، جان، (۱۳۹۵)، مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر.
- محجوب، محمدجعفر، (۱۳۴۹)، درباره کلیله و دمنه (تاریخچه، ترجمه‌ها و دوباب ترجمه نشده از کلیله و دمنه)، تهران: خوارزمی.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله، (۱۳۸۹)، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: پیمان.
- مورنو، آنتونیو، (۱۳۹۶)، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: مرکز.
- وگلر، کریستوفر، (۱۳۹۰) ساختار اسطوره‌ای در داستان و فیلمنامه، ترجمه عباس اکبری، تهران: نیلوفر.
- یونگ، کارل گستاو، (۱۳۹۵)، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران: جامی.
- _____، (۱۳۶۸)، چهار صورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس.